



۲۰۱۸/۰۶/۰۷

رسول پویان

نقل وطن

کهنه قالین و لباس پرنم را بردند
گرچه باخامه خون نقل وطن بنوشتم
رخش اندیشه بجولان فگنم بار دگر
تا که از خشم عرب آتش کین بالا شد
جام حافظ و آینه بیدل بشکست
کله شستند و عنقای تمدن خوردند
نشئه جام جم و انجمنم را بردند
لیک این بار بها و ثمنم را بردند
یال و کوپال و سر تهتمتم را بردند
مسلم و سیس و سپاه گشتم را بردند
از لب بلبل شیدا سختم را بردند
لب بریدند و فکر و دهنم را بردند



زخم ناسور دلم گرچه مداوا نگشت
درد تخریب تمدن به پایان نرسید
زیر عنوان تجدد به صد چال و فریب
گذدم و مار بکاشتند ولی باچل و فن
زرد و زارم منگردر نفس باد خزان
فرش نامنی و بحران اگر گسترده
نه فقط تار نفس بلکه تنم را بردند
از دل گور نیاکان کفنم را بردند
بیخ اجدادی و ارث کهنم را بردند
نرگس و یاسمن و نسترنم را بردند
جلوه سرخ گلان چمنم را بردند
هنر ساختن و بافتنم را بردند



در حریم دل عشاق فکندند نفاق به فسون آمده حُسنِ حُسنم را بردند
عشق با حیلۀ دیوان شود زنده بگور حرمت گوهر پاک دمنم را بردند
خیمه شب بازی دجال نگیرد پایان ارزش شال و کلاه و چینم را بردند
سرنوشت وطنم بازی پاکستان شد تخته و شاه و رُخ و پیلتنم را بردند

درد ورنج دل مردم نشد چاره ولی

آه و افسوس که حبّ وطنم را بردند

۲۰۱۴/۱۲/۱۱

